

پارادوکس واهمگرایی در روابط خارجی ایران و مصر پس از انقلاب اسلامی (۲۰۱۴-۱۹۷۹م)

مهدی جاودانی مقدم^۱

مریم شفیععی^۲

چکیده

مصر با قرارگرفتن در تقاطع سه قاره آسیا، اروپا و آفریقا و پیشینه و ظرفیت رهبری جهان عرب، به عنوان یکی از مهمترین کشورهای منطقه خاورمیانه است که ضرورت تعامل سیاسی با آن بر کلیه قدرتهای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای پوشیده نیست؛ با این وجود، روابط ایران و مصر در سی سال گذشته، یعنی پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، قطع بوده است. فارغ از نگرش سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران به منطقه و نظام بین‌الملل، عوامل متعددی سبب شده که روابط ایران و مصر علی‌رغم فراز و نشیب همگرایانه و واگرایانه در سال‌های اخیر، همواره با تنش و تعارض مواجه باشد و روابط این دو قدرت منطقه‌ای با چالش همراه گردد. بر این اساس، مقاله حاضر پاسخ به این سؤال را مد نظر دارد که مهمترین علل واهمگرایی در روابط ایران و مصر پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران چه بوده است؟ در این زمینه اگرچه به نظر می‌رسد که واگرایی در روابط ایران و مصر تحت تأثیر برداشتها و سیاست‌های متفاوت نظام‌های سیاسی حاکم بر دو کشور نسبت به مسائل منطقه‌ای و بین‌المللی و نگرانی مقامات مصر از تأثیر صدور انقلاب اسلامی بر جامعه داخلی مصر شکل گرفته و نقش آمریکا و اسرائیل در واگرایی دو کشور از مهمترین دلایل تنش و تعارض در روابط آنان در سال‌های اخیر بوده است. اما تعارضات نگرش و رفتار گفتمانی نظام‌های سیاسی حاکم بر دو کشور متأثر از تفاوت مبانی ارزشی، هنجاری و هویتی دو نظام سیاسی ایران و مصر، مهمترین عامل در واگرایی دو کشور و موانع اصلی همگرایی آنان به حساب می‌آیند.

واژگان کلیدی: مصر، ایران، روابط خارجی، انقلاب اسلامی، واگرایی.

۱. استادیار روابط بین‌الملل دانشگاه آزاد اسلامی واحد قم Javdani2020@gmail.com

۲. پژوهشگر و کارشناس ارشد علوم سیاسی m_shafey58@yahoo.com



۱- مقدمه

ایران و مصر به عنوان دو کشور تأثیرگذار و مهم در منطقه خاورمیانه از گذشته‌های دور با همدیگر ارتباط داشته و در ایجاد صلح و ثبات در جهان اسلام نقش حیاتی ایفا کرده‌اند؛ با این وجود مناسبات دو کشور در دوره معاصر توأم با واگرایی، تنش و تعارض بوده است به گونه‌ای که هم اکنون بیش از سه دهه از قطع روابط سیاسی این دو کشور می‌گذرد. در این مدت روابط سیاسی ایران با بسیاری از کشورها با فراز و نشیب‌های بسیاری همراه بوده است و علی‌رغم وجود اختلافات عمیق سیاسی-ایدئولوژیک با برخی از کشورها، روابط ایران با آنان از سرگرفته شده است. چنانچه در این مورد می‌توان از تجدید روابط ایران با اردن، عراق، الجزایر و عربستان نام برد. همچنین علی‌رغم تحمیل هشت سال جنگ علیه ایران و وارد شدن خسارات بسیار زیاد و صدها هزار کشته و زخمی، روابط سیاسی بین ایران و عراق برقرار گردیده و به ویژه پس از سرنگونی رژیم صدام رو به گسترش نهاده است.

اما روابط سیاسی بین ایران و مصر- علی‌رغم سقوط رژیم مبارک- تاکنون از سرگرفته نشده است. این در حالی است که از یکسو مصر یکی از کشورهای بزرگ خاورمیانه است و در مسائل حوزه خلیج فارس، خاورمیانه، جهان عرب و قاره آفریقا نقش برجسته‌ای ایفا می‌کند. همچنین مصر با قرار گرفتن در تقاطع سه قاره آسیا، اروپا و آفریقا، دسترسی به کانال سوئز، دریای سرخ و دریای مدیترانه، موقعیت ژئوپولتیکی ممتازی دارد. این مسئله سبب شده است مصر به دلیل این موقعیت نقطه اتکای روابط منطقه‌ای محسوب شود، زیرا که این کشور دروازه ارتباط با آفریقا و حوزه مدیترانه به شمار می‌رود و در تحولات خاورمیانه، قاره آفریقا و جهان اسلام تأثیرگذار است. از سوی دیگر مصر قلب جهان عرب و یکی از مهم‌ترین مراکز تصمیم‌گیری سیاسی در جهان عرب و منطقه به شمار می‌رود.

با وجود این اهمیت استراتژیک مصر و ضرورت برقراری روابط با این کشور، روابط ایران و مصر پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، فراز و نشیب‌های زیادی

را طی کرده و عوامل واگرایی بسیاری نقش اساسی را در روابط آنان بر عهده داشته‌اند. در این میان استقبال گرم سادات از محمد رضا شاه پهلوی در قاهره، اقدام مصر در امضای موافقتنامه صلح کمپ دیوید با اسرائیل، ترور سادات در اکتبر ۱۹۸۱ میلادی به دست خالد اسلامبولی و نامگذاری خیابانی در تهران به نام وی، حمایت‌های گسترده مصر از عراق در جنگ تحمیلی، حمایت مصر از ادعاهای امارات متحده عربی علیه ایران، موضع متعارض دو کشور در قبال مسئله فلسطین و نقش آمریکا و اسرائیل در واگرایی دو کشور مهم‌ترین دلیل تنش و تعارض در روابط آنان در سال‌های اخیر بوده است. در این میان تعارضات نگرش و رفتار گفتمانی نظام‌های سیاسی حاکم بر دو کشور متأثر از تفاوت مبانی ارزشی، هنجاری و هویتی دو نظام سیاسی ایران و مصر مهم‌ترین عامل در واگرایی دو کشور به حساب می‌آیند. این مسئله سبب شده است که با تداوم حاکمیت نظام‌های سیاسی در دو کشور، امکان همگرایی در تعاملات آنان وجود نداشته باشد و تنها در پرتو انقلاب اخیر مردمی در مصر زمینه همگرایی در روابط آنان به وجود آید.

۲- مبانی نظری: برساختگی معنایی واهمگرایی در نظریات روابط بین‌الملل

همگرایی^۱ عبارت است از فرآیندی که طی آن واحدهای سیاسی به صورت داوطلبانه از اعمال اقتدار تام خویش برای رسیدن به هدف‌های مشترک صرف نظر کرده و به بسط تعاملات خود با سایر کشورها مبادرت می‌ورزند. مسئله عمده‌ای که در فرآیند همگرایی میان واحدهای سیاسی مختلف مطرح می‌شود، این است که به اصل حاکمیت دولت‌ها خدش‌های وارد نشود، لذا انگیزه اصلی دولت‌ها برای چنین همکاری‌های نزدیکی، رفتار در فضای بازی با حاصل جمع مثبت و دسترسی آنها به منافع و امکاناتی است که قبل از ورود به فرآیند همگرایی، دست یافتن به آن برایشان غیرممکن بود. از سوی دیگر، واگرایی^۲، تنش و تعارض را نیز می‌توان در کنار همگرایی فرایندی دانست که در

1. Integration
2. Fragmentation



آن دولت‌ها با نگاه حاصل جمع صفری نسبت به منافع و اهداف ناهمگون خود و دیگران، بر واحدهای سیاسی و حاکمیت‌های جداگانه و ضرورت دستیابی به منافع نسبی بیش‌تر از سایرین تأکید می‌کنند. با این وجود، عملاً روابط بین‌الملل همواره ترکیبی از همگرایی و واگرایی و تلاش آنان برای تعادل میان فرایند واهمگرایی می‌باشد. واهمگرایی^۱ اصطلاحی است که نخستین بار جیمز روزنا^۲ در سطح کلان روابط میان کشورها در فضای جهانی شدن از تلفیق دو واژه همگرایی و واگرایی بکار برد، اما این مفهوم را می‌توان در سطح تحلیل بین دولتی به منظور تبیین مرز پیوندی همگرایی و واگرایی روابط میان کشورها نیز بکار گرفت. در این چارچوب، با توجه به اینکه همگرایی در واقع مفهومی است که کشورها را به سوی اعمال و اجرای سیاست‌های مشترک در زمینه‌های مختلف اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و غیره سوق می‌دهد، واهمگرایی مفهومی است که به صورت گسست و نقطه‌ی نقصی برای همگرایی محسوب می‌شود و کشورهای همگرا را دچار اختلال می‌کند که بر اساس آن نه همگرایی کامل از بین می‌رود و نه واگرایی به صورت کامل اتفاق می‌افتد؛ به عبارتی دیگر، واهمگرایی نقطه‌ی میانی همگرایی و واگرایی است. این مسئله به ویژه در صورتی که متأثر از مبانی ارزشی، هنجاری و هویتی دو نظام سیاسی باشد می‌تواند به پارادوکس در سیاست خارجی آنان تبدیل گردد.

در این شرایط، برخلاف انتظار کارکردگرایان سنتی^۳ در تبیین همگرایی مبنی بر اینکه واحدهای جداگانه سیاسی که قادر به تأمین خواسته‌ها و نیازهای انسانی در چارچوب بسته خود نیستند، احتیاجات جوامع خود را باید در ورای مرزهای ملی جستجو کنند و همین امر به همکاری‌های گسترده‌ای میان دولت‌های ملی منجر می‌شود، فرایند همگرایی روند طبیعی کارکردگرایانه خود را طی نمی‌کند. از سوی دیگر، برخلاف دیدگاه کارکردگرایان جدید^۴ که

1. Fragemigration
2. James Rosenau
3. Classis Functionalism
4. Neo-Functionalism

بر نقش نخبگان سیاسی و اسلوب‌های چانه زدن میان نخبگان سیاسی و نیز استراتژی‌هایی که آنها در روند همگرایی به کار می‌گیرند و همچنین انگیزه‌های بازیگران سیاسی مشارکت‌کننده و پیامدهای غیر قابل انتظاری که بر اثر تعقیب منافع متعارض هر یک از بازیگران حاصل می‌شود، تأکید می‌کنند، نیز همگرایی محقق نمی‌گردد و حتی گسترش مبادله و ارتباطات میان دو کشور نیز نمی‌تواند به همگرایی آنان منجر شود.

بر این اساس، نظریات کلاسیک در مورد همگرایی نمی‌تواند پاسخگوی دلایل واهمگرایی و به‌ویژه واگرایی در تعاملات این‌گونه دولت‌ها باشد و تنها می‌توان با واسازی واهمگرایی و توجه به برساختگی معنایی آن در چارچوب نظریه سازه‌انگاری^۱ به ارزیابی موانع همگرایی و دلایل واگرایی پی برد. بنابراین، در شرایطی که چارچوب‌های مادی‌گرایی رئالیستی و لیبرالیستی قادر به تبیین روابط سینوسی همگرا و واگرای میان دو کشور نیستند، نظریه سازه‌انگاری به عنوان پلی میان نظریات لیبرالیستی و رئالیستی با تأکید بر هویت و برساختگی معنایی آن به عنوان یکی از مهمترین پارامترهای مؤثر در روابط کشورها به ارزیابی واهمگرایی در تعاملات آنان می‌پردازد.

در نظریه سازه‌انگاری، واقعیت اجتماعی متفاوت از واقعیت مادی است و به بعد غیر مادی نیز توجه می‌شود. لذا شناخت این واقعیت ممکن است، اما کم و بیش متفاوت با شناخت در حوزه‌های فیزیکی و طبیعی تلقی می‌گردد. بر این اساس، این نظریه بیش از آنکه به دنبال تبیین باشد، به دنبال تفسیر و فهم روابط اجتماعی است و به طور خاص به تفسیرهای غیر مادی هویت دولت نیز توجه دارد. این دیدگاه نشانگر موضع بینابینی این نظریه میان مادی‌گرایی و معنا محوری، امکان و عدم امکان شناخت، تبیین و تفهیم و واقع‌گرایی و آرمانگرایی در روابط بین‌الملل است و از این‌رو سازه‌انگاران برجسته‌ای مانند نیکولاس انف^۲، آکساندر ونت^۳ و

1. Constructivism
2. Nicholas Onuf
3. Alexander Wendt



جان راگی^۱ مانند نظریه پردازان انتقادی و پست مدرن‌ها، معتقدند که واقعیت اجتماعی خارجی و عینی آن گونه که به نظر می‌رسد وجود ندارد. عقیده اصلی آنها این است که دنیای اجتماعی از جمله روابط بین‌الملل یک ساختار بشری است (جکسون و سورنسون، ۱۳۸۵: ۳۰۵) در واقع، توجه سازه‌انگاران از یک سو، به انگاره‌ها، معانی، قواعد، هنجارها و رویه‌ها و تأکید آنها به «نقش تکوینی عوامل فکری» است که آنها را در برابر «مادی‌گرایی» حاکم بر جریان اصلی در روابط بین‌الملل قرار می‌دهد و در عین حال، پذیرش اهمیت واقعیت مادی، آنها را از پس‌ساختار گرایان متمایز می‌سازد. به عبارت دیگر، سازه‌انگاران بر ابعاد مادی و غیرمادی حیات اجتماعی تأکید دارند. امانوئل آدلر^۲ به خوبی این دو وجه را در تعریف خود از سازه‌نگاری جمع کرده است. او سازه‌نگاری را دیدگاهی می‌داند که نشان می‌دهد «چگونگی شکل دادن جهان مادی به کنش انسانی و شکل گرفتن جهان مادی توسط کنش و تعامل انسانی وابسته به تفاسیر پویای هنجاری و معرفت‌شناختی جهان مادی است. این به معنای نقش جهان مادی در برساختن جهان اجتماعی است.» (مشیرزاده، ۱۳۸۹: ۳۲۴-۳۲۶)

در این زمینه، الکساندر ونت در موضع‌گیری شبیه به علم‌گرایان بر آن است که اولاً جهان مستقل از ذهن و زبان ناظران منفرد وجود دارد. ثانیاً نظریه‌های علمی نوعاً به این جهان اشاره دارند؛ و ثالثاً بر فرض این که جهان مستقیماً قابل مشاهده نباشد اما او در عین حال قائل به تفاوت میان «انواع طبیعی» و «انواع اجتماعی» است، بدین گونه که انواع اجتماعی از نظر زمانی و مکانی خاص‌ترند و وابستگی بیشتری به اعتقادات کنشگران دارند و بیشتر وابسته به رویه‌های انسانی‌اند. ونت با تکیه بر آراء تعامل‌گرایان نمادین بیان می‌کند که اولاً اشخاص براساس معانی‌ای که چیزها و سایر کنشگران برای آنها دارند عمل می‌کنند؛ و ثانیاً این معانی در ذات جهان نیستند، بلکه در تعامل شکل

1. John Ruggie
2. Emanuel Adler

می‌گیرند. او بیان می‌کند که حقایق آن گونه که ما آنها را می‌پنداریم از استدلال‌هایی که در موردشان می‌شود جدایی‌پذیر نیستند. واقعیت کردارها هستند، یعنی اعمالی که انجام می‌شوند. و کلماتی که گفته می‌شوند قواعدند که به این کردارها ساختار می‌بخشد، یعنی عباراتی که به کاربران اجازه می‌دهد در این مورد که چگونه باید عمل کنند به نتیجه برسند. جهان سیاست از جمله روابط بین‌الملل کلاً توسط افراد ساخته و شکل گرفته می‌شود. چیزی اجتماعی خارج از فعالیت انسان‌ها و مستقل از آن وجود ندارد. سازه‌انگاران درگیر طرحی سخت‌کوشانه هستند، یعنی می‌خواهند توازنی را بین اثبات‌گرایی و فرا اثبات‌گرایی به وجود آورند. از یک طرف سازه‌انگاران، با اثبات‌گرایان توافق دارند که ما می‌توانیم نظریه‌های تجربی را به وجود آوریم که بتواند آنچه را در روابط بین‌الملل در جریان است تشریح کند؛ همانطور که ونت بیان کرده است: «سازه‌انگاران تنها تلاش می‌کنند تا دنیا را تشریح کنند» از طرف دیگر، تأکید بر اهمیت عقاید و شناخت مشترک بدین معنی است که سازه‌انگاران کار دشوار تجزیه و تحلیل، فهم و ارزشیابی ذهنی بازیگران مهم در جهان سیاست را به عهده می‌گیرند. (جکسون و سورنسون، ۱۳۸۵: ۳۰۷-۳۰۶)

بر این اساس، برای سازه‌انگاران ساختار و کارگزار به شکلی متقابل به یکدیگر قوام می‌بخشند. ساختارهای اجتماعی نتیجه پیامدهای خواسته و ناخواسته کنش انسانی‌اند و در عین حال، همان کنش‌ها یک بستر ساختاری تقلیل‌ناپذیر را مفروض می‌گیرند، یا این بستر به عنوان یک میانجی برای آنها عمل می‌کند. خود ساختارها به عنوان پدیده‌هایی نسبتاً پایدار با تعامل متقابل است که خلق می‌شوند و بر اساس آنها کنشگران هویت‌ها و منافع خود را تعریف می‌کنند. ساختار جدا از فرآیند یعنی جدا از رویه‌های کنشگران وجود ندارد. در اینجا سازه‌انگاران تا حد زیادی تحت تأثیر آراء آنتونی گیدنز^۱ و نظریه ساخت‌یابی^۲ او هستند. (مشیرزاده، ۱۳۸۹: ۳۳۰)

1. Anthony Giddens
2. Structuration Theory



مسئله مهم دیگر، هویت کنشگران است که به تعبیری در کانون رهیافت سازه‌انگاری است. هویت عبارت است از فهم و انتظارات در مورد خود که خاص نقش است. هویت‌ها به طور هم زمان به گزینش‌های عقلانی قوام می‌دهند و این الگوهای هنجاری سیاست بین‌الملل‌اند که به آنها شکل می‌دهند. هویت‌ها را نمی‌توان به شکلی ماهوی، یعنی جدا از بستر اجتماعی آنها، تعریف کرد. آنها ذاتاً اموری رابطه‌ای‌اند و باید به عنوان مجموعه‌ای از معانی تلقی شوند که یک کنشگر با در نظر گرفتن چشم‌انداز دیگران، یعنی به عنوان یک ابژه اجتماعی به خود کنشگران نشان می‌دهند و از این طریق منافع خاصی تولید می‌کند و به تصمیمات سیاست‌گذاری شکل می‌دهند. اینکه «خود» خود را دوست، رقیب یا دشمن «دیگری» بداند، تفاوت زیادی در تعامل میان آنها ایجاد خواهد کرد. برای سازه‌انگاران سازه‌های تمدنی، عوامل فرهنگی، هویت‌های دولتی و غیره همراه با اینکه چگونه به منافع دولت‌ها و الگوهای برآیند شکل می‌دهند مهم است. اینها نوعی «جهان‌بینی» ایجاد می‌کنند و بر الگوهای تعامل بین‌المللی اثر می‌گذارند. نهادهای بین‌المللی، و رژیم‌های بین‌المللی همچون رژیم‌های تسلیحاتی و حقوق بشر هنجارهای بین‌المللی و... کنشگران را به سمت باز تعریف منافع و حتی هویت‌هایشان سوق می‌دهند.

به این ترتیب از نگاه سازه‌انگاران، واقعیت بین‌المللی یعنی ساختارهای بنیادین بین‌الملل، فهم دولت‌ها از خود، و رفتار عمومی دولت‌ها را شناخت ذهنی، که خود وابسته به فرآیند تعامل بین‌المللی است، قوام می‌بخشد. به بیان «ونت»، ساختار جدا از فرآیند، یعنی رویه‌های کنشگران وجود ندارد. (مشیرزاده، ۱۳۸۹: ۳۳۲-۳۳۴) لذا آنان بر رهیافتی بینابینی بر قوام متقابل کارگزار و ساختار تأکید می‌کند. آنان در بررسی ساختار نیز آن را برخلاف واقع‌گرایان در ابعاد مادی خلاصه نمی‌کنند، و بر بعد معنایی و زبانی ساختارها تأکید دارند و در عین حال، چارچوب معنا محور را نمی‌پذیرند، و در کنار معنای غیرمادی اهمیت ابعاد مادی را نیز مد نظر قرار می‌دهند.

این مسئله در دیدگاه سازه‌انگاران نسبت به فرایند واهمگرایی نیز کاملاً آشکار می‌گردد، به گونه‌ای سازه‌انگاران با تأکید بر واهمگرایی شناختاری، از یکسو بر عوامل عینی و مادی مؤثر در همگرایی تأکید می‌کنند و از سوی دیگر به بررسی و ارزیابی نقش عوامل ذهنی و غیرمادی در تشدید واگرایی یا تقویت همگرایی میان کشورها تکیه می‌کنند. در این زمینه «جی‌پرسون»، «ونت» و «کاتزنستاین» بیان می‌کنند که لایه‌های فرهنگی ملی و بین‌المللی مؤثر بر ماهیت دولت‌ها در طول زمان نهادهای رسمی یا رژیم‌های بین‌المللی را شکل می‌دهند.

از نظر «ونت»، نهادها واحدهایی شناختی‌اند که مستقل از انگاره‌های کنشگران در این مورد که جهان چگونه عمل می‌کند وجود ندارد. هویت‌ها، منافع، و نهادها همگی ناشی از فرآیندهای اجتماعی متعاملی‌اند که ما برای سمت دادن به رفتار خود بر آنها تکیه می‌کنیم اما از قبل داده شده و مسلم پنداشته شده نیستند و از طریق تعامل اجتماعی میان هویت‌ها شکل می‌گیرند. خود هویت‌ها نیز از تعامل با سایر هویت‌ها و نهادهای جمعی اجتماعی قوام می‌یابند. بنابراین، آنا‌رشی و خودیاری یا احساس تهدید و همچنین همگرایی یا واگرایی در عین اینکه مقولاتی مادی و در ارتباط با ساختار هستند، اما تحت تأثیر برداشتهای، انگاره‌های ذهنی و در کل، جهان بینی کارگزاران شکل می‌گیرند و قبل از تعامل دولت‌ها معنا ندارند و تنها پس از تعامل است که می‌توان از همکاری یا تعارض صحبت کرد. (مشیرزاده، ۱۳۸۹: ۳۳۲-۳۴۴)

بنابراین، این دولت‌ها هستند که سرشت آنا‌رشی بین‌المللی و سطح و میزان همگرایی و واگرایی در این فضای آنا‌رشی گونه نظام بین‌الملل را تعیین می‌کنند. اما آنچه دولت‌ها انجام می‌دهند وابسته به چیستی هویت‌ها و منافع آنهاست.

از سوی دیگر سازه‌انگاری در تبیین‌گذار از واگرایی به همگرایی یا بالعکس و یا ثبات در شرایط واهمگرایی در روابط میان کشورها نیز بر این مسئله تأکید می‌کند که هویت‌ها و منافع آن نیز تغییر می‌کنند. این تغییر هویت هم به



دولت‌ها و هم به هویت نظام بین‌الملل مربوط می‌شود. در نتیجه آن چه اهمیت می‌یابد این است که هویت‌ها و منافع چگونه ساخته می‌شوند. از دیدگاه سازه‌انگاران هویت‌ها و هنجارهای اجتماعی می‌توانند با روابط نهادینه شکل گیرند و تغییر پیدا کنند. لذا اگر دولت، حاکمیت و جامعه بین‌الملل بر ساخته‌های اجتماعی، بیناذهنی و تاریخی‌اند که در شرایط خاصی به وجود آمده و مستمراً تغییر می‌کنند ما در واقع با تغییری مستمر در همگرایی و واگرایی در روابط بین‌الملل سروکار داریم، این تحولات شناختی و اجتماعی‌اند که به تحول در جامعه بین‌الملل شکل می‌دهند.

۳- پیشینه واهمگرایی در روابط خارجی ایران و مصر

مناسبات ایران و مصر از قدمت تاریخی طولانی برخوردار است و سابقه آن به دوران پیش از میلاد مسیح و به دوران حکومت هخامنشی باز می‌گردد. (خسروشاهی، ۱۳۸۷: ۳۷) کمبوجیه پسر کوروش با لشکرکشی به «ممفیس» پایتخت مصر، این کشور را به قلمرو هخامنشی ضمیمه کرد و سپس تلاش کرد تا بین مصر و ایران اتحاد برقرار کند. با ظهور اسلام، این دو حوزه تمدن بشری به تصرف آن در آمد و ایران و مصر به دو جناح شرقی و غربی تمدن اسلامی تبدیل شدند. یکی از جنبه‌های قابل بررسی در روابط ایران و مصر در دوران اسلامی، تأثیر جنبش‌های دینی- سیاسی و حرکتهای فکری- فرهنگی ایران بر مصر است. (علیزاده، ۱۳۸۴: ۲۲) چنانچه فرقه اسماعیلیه که از دوره سامانیان در ایران به وجود آمد، با تشکیل نهضت فاطمیان شیعی مذهب، بر احوالات سیاسی و اجتماعی مصر اثر گذاشت.

آغاز روابط دیپلماتیک میان ایران و مصر را می‌توان همزمان با شکل‌گیری اندیشه مبادله سفیر، میان ایران و عثمانی دانست. دولت ایران در سال ۱۲۶۹ هـ ق/ ۱۸۵۲م تصمیم گرفت با اعزام «میرزا رضا افشار» به عنوان اولین نماینده سیاسی، سرکنسولگری ایران را در قاهره برای اولین بار تأسیس نماید. (گلرو، ۱۳۸۰: ۱۸۷) دولت مصر نیز بعد از استقلال، اقدام به تأسیس سفارت در ایران نمود.

با فروپاشی امپراطوری عثمانی و به دنبال تشکیل دولت نوین مصر در اواخر سال ۱۹۲۱م موجبات ارتباط نزدیکتر ایران در مصر فراهم آمد. (قلوبی، ۱۳۸۷: ۲۱) و در سال ۱۳۰۷ش پیمان مودت بین مصر و ایران، بسته شد. آن زمان، رضاخان در ایران و ملک فاروق در مصر، حکومت می‌کرد. رضاخان پس از به قدرت رسیدن در ایران، برای تحکیم موقعیت بین‌المللی خود تصمیم گرفت تا با وصلت با خاندان سلطنتی «فؤاد» و «فاروق» جایگاه خود را تثبیت کند. ازدواج «محمدرضا پهلوی» و «فوزیه» خواهر ملک «فاروق» سبب نزدیکی بیشتر ایران و مصر گردید. (حاجی یوسفی، ۱۳۸۲: ۱۱۲)

دور دوم روابط ایران و مصر در عصر پهلوی، به حوادث پس از ملی شدن صنعت نفت و نخست وزیری دکتر «مصدق» باز می‌گردد. دکتر «مصدق» از پیشگامان سیاست عدم تعهد در جهان سوم بود و رویکرد و عملکرد او نقش مهمی در ایجاد فضای همگرایی در روابط ایران و مصر داشت. از سوی دیگر، با توجه به اینکه مصدق با ملی کردن صنعت نفت ضربه سنگینی به امپریالیسم انگلیس وارد کرده بود و مصر نیز درگیر مبارزه با انگلیس در مورد کانال سوئز بود، وی شدیداً مورد علاقه «عبدالله ناصر» و مردم مصر گردید.

عامل دیگری که سبب نزدیکی دو کشور شد، اقدام «مصدق» در قطع روابط ایران و اسرائیل و بستن کنسولگری ایران در این کشور بود. از سوی دیگر، مخالفت ایران و مصر با پیشنهاد غرب مبنی بر ایجاد یک سازمان دفاع نظامی مشترک در خاورمیانه نیز دو کشور را به یکدیگر نزدیک تر نمود. قیام ۳۰ تیر سال ۱۳۳۱ش مردم ایران، در مصر نیز تأثیر گذاشت، به گونه‌ای که علاوه بر شادمانی مردم مصر از ماندن مصدق، در قیام افسران آزاد در ۲۳ ژوئیه سال ۱۹۵۲م در مصر نیز می‌توان تأثیر آن را مشاهده کرد. به فاصله دو روز از قیام ۳۰ تیر، افسران آزاد در مصر به عمر نظام سلطنتی مصر خاتمه دادند و قدرت را در دست گرفتند. دولت ایران به نخست وزیری مصدق جزو نخستین کشورهایی بود که فوراً رژیم جدید را به رسمیت شناخت. در جهان دوقطبی آن دوران، وقوع این انقلاب، مصر را به اردوگاه شرق به رهبری اتحاد



جماهیر شوروی، نزدیک و از اردوگاه غرب و نفوذ انگلیس به کلی دور کرد. (پندار، ۱۳۸۸: ۳۳۳)

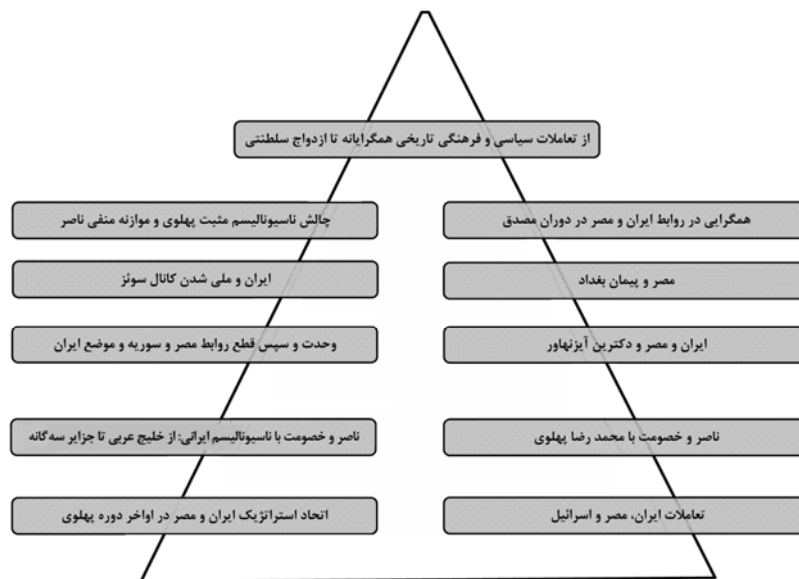
«عبدالله ناصر» در ملی کردن کانال سوئز از الگوی «مصدق» پیروی نمود و ضربه دیگری را بر انگلیس وارد کرد. بنابراین با کودتای آمریکایی - انگلیسی ۱۳۳۲ش (۱۹۵۳م) و برکناری «مصدق»، اختلافات ایران و مصر تشدید شد. (ولدانی، ۱۳۸۷: ۱۶)

در این شرایط روابط ایران و اسرائیل که در دوره «مصدق» قطع شده بود، پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ش از سر گرفته شد و در طی سال‌های ۱۹۵۴ تا ۱۹۷۳م میان شاه و اسرائیل ائتلاف دوستانه ویژه‌ای شکل گرفت، که البته کودتای ۱۹۵۲م، «عبدالناصر» و سیاست‌های وی در مصر بر اشتیاق ایران، اسرائیل و ترکیه برای ائتلاف منطقه‌ای علیه مصر افزود. لذا «جمال عبدالناصر» که هم پیمان شوروی و رهبر ناسیونالیسم عربی بود، نزد شاه ایران به صورت یک دشمن درآمد؛ چرا که شاه رویه «عبدالله ناصر» در نزدیکی به شوروی و عربگرایی را قبول نداشت؛ این در حالی بود که خود «محمدرضا شاه» نه تنها رویکرد غرب‌گرایی داشت، بلکه در ضدیت با اسلام بر ناسیونالیسم ایرانی تکیه می‌کرد. از این رو، روابط ایران و اسرائیل در حالی رو به بهبود بود که روابط ایران و مصر به تیرگی می‌گرایید. (حاجی یوسفی، ۱۳۸۲: ۱۱۴). از سوی دیگر، با توجه به اینکه شاه ایران از جانب شوروی احساس خطر می‌کرد و سیاست «موازنه منفی» دکتر «محمد مصدق» را کنار گذاشته و سیاست «ناسیونالیسم مثبت» را بر اساس دو اصل مقاومت در برابر تهدید شوروی و ائتلاف با غرب پیگیری می‌کرد، لذا همگرایی ایران و مصر عملاً امکان‌پذیر نبود.

در این شرایط، روابط ایران و مصر در زمان «جمال عبدالناصر» در مصر و سلطنت «محمدرضا پهلوی» در ایران، تا حد زیادی تابع سیاست‌های آنها در قبال اسرائیل و آمریکا بود. در این دوران عواملی چند نظیر ورود ایران به پیمان بغداد و در مقابل، تلاش مصر برای تقویت جایگاه خود در میان کشورهای جهان سوم به عنوان یکی از پایه‌گذاران جنبش عدم تعهد، حمایت ایران از

دکترین «آیزنهاور» مبنی بر کمک‌های نظامی و اقتصادی آمریکا به کشورهای منطقه و دفاع از آنها در برابر تهدیدهای کمونیستی، تأسیس دولت بزرگ عربی و حمایت آشکار ایران از تلاش‌های اردن و عراق برای تشکیل اتحاد هاشمی برای مقابله با آن، سبب تشدید وخامت روابط ایران و مصر گردید و در نهایت با عادی سازی روابط ایران با اسرائیل، این جریان تا قطع مناسبات سیاسی پیش رفت. (ولدانی، ۱۳۷۸: ۵۶)

با این وجود، روابط ایران و مصر پس از «عبدالله ناصر» و با به قدرت رسیدن «أنور سادات»، در شرایطی که با تشویق و حمایت‌های «محمدرضا شاه»، سادات به غرب نزدیک شده و حتی زمینه‌سازی برقراری روابط مصر با اسرائیل و امضای پیمان کمپ دیوید فراهم گردید، به شدت تقویت شد. در این دوران روابط ایران و مصر بسیار نزدیک و تا حد همگرایی پیش رفت، اما با وقوع انقلاب اسلامی ایران، روابط دو کشور نیز دستخوش تحولات بنیانی گردید. (قاسم‌زاده، ۱۳۷۹: ۳۷)



شکل ۱: زمینه‌های واهمگرایی در روابط ایران و مصر قبل از پیروزی انقلاب اسلامی



۴- فراز و نشیب واهمگرایی در روابط ایران و مصر پس از پیروزی انقلاب اسلامی

با وقوع انقلاب اسلامی در ایران به رهبری امام خمینی(ره)، مبانی سیاسی ایران در عرصه داخلی و خارجی تغییر کرد و شعار نه شرقی و نه غربی و مبارزه با مستکبران و حمایت از مستضعفین از اصول اساسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران قرار گرفت. وقوع انقلاب اسلامی ایران بار دیگر تفاوت نگرش میان رهبران ایران و مصر بر سر مسائل بین‌المللی را به همراه داشت. این مسئله بیش از همه متأثر از سیاست خارجی نظام جمهوری اسلامی و مبتنی بر ماهیت انقلاب اسلامی ایران بود. اصول سیاست خارجی ایران و عملکرد نظام جمهوری اسلامی در این حوزه، به تحولات گسترده‌ای در سطح منطقه خاورمیانه و روابط ایران و مصر منجر شد. (محمدی، ۱۳۸۰: ۱۵)

انقلاب ایران با محور قرار دادن اسلام در همه ابعاد زندگی اجتماعی، سیاسی و اقتصادی، نه فقط عرصه داخلی، بلکه فضای روابط خارجی را نیز تحت تأثیر اصول اسلامی قرار داد و بر این اساس رسالت جهانی برای خود متصور شد. مبارزه با مستکبران و دفاع از مظلومان جهان، به شعار محوری انقلاب مبدل شد. در این میان مبارزه با اسرائیل و دفاع از حقوق ملت فلسطین نیز به عنوان یک آرمان و هدف اصلی دنبال گردید. همچنین در عرصه سیاست خارجی نیز استراتژی عدم تعهد، فلسفه ذهنی و عینی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران قرار گرفت و ایران از یک کشور در بلوک غرب فاصله گرفته و شعار نه شرقی و نه غربی را جزئی از اصول سیاست خارجی انقلاب اسلامی معرفی کرد. (الشرقاوی، ۱۳۷۹: ۱۱۰)

انقلاب اسلامی ایران بازتاب‌های گسترده‌ای در کشورهای منطقه‌ای نیز در پی داشت و موجب خیزش جنبش‌های اسلامی گردید. این مسئله که کشورهای منطقه از آن تحت عنوان «صدور انقلاب اسلامی» نام بردند، روابط ایران و تقریباً تمام کشورهای خاورمیانه تیره کرد و موجب صف آرایی آن‌ها در مقابل انقلاب ایران گردید.

در این شرایط، مصر که از اواخر دهه ۱۹۷۰م اصول قدیمی امنیت ملی خود، یعنی مقابله با اسرائیل و غرب را کنار گذاشته و تحت رهبری «سادات»،

مظهر ثبات و منافع غرب شده بود، انقلاب ایران را تهدیدی برای امنیت ملی مصر تلقی نمود، زیرا با تعارض نگرش سیاست خارجی دو کشور در منطقه و نظام بین‌الملل، امکان تداوم همکاری دو کشور ایران و مصر در یک مجموعه امنیتی وابسته به غرب از بین رفته بود و با تغییر سیاست‌های ایران در قبال فلسطین و جنبش‌های اسلامی در منطقه، سیاست منطقه‌ای ایران و مصر نیز در تقابل با یکدیگر تعریف شده بودند.

همچنین، صدور انقلاب ایران، تمام دولت‌های محافظه‌کار، ضعیف و ناپایدار عرب را تهدید می‌کرد و موجب تشویق گروه‌های اسلام‌گرای منطقه و از جمله مصر شده بود. این مسائل، ایران و مصر را رو در روی یکدیگر قرار داد و روابط دو کشور متزلزل و پرتنش نمود. (مرادی، ۱۳۹۰: ۴)

با تغییر سیاست‌های ایران در قبال فلسطین و جنبش‌های اسلامی در منطقه، سیاست منطقه‌ای ایران و مصر نیز در تقابل یکدیگر تعریف شد. این مسئله با تأکید ایران بر قطع رابطه با مصر به دلیل پیمان کمپ دیوید و سپس پیگیری سیاست صدور انقلاب و حمایت از جمهوری اسلامی در مصر و تجلیل از عامل ترور «انور سادات»، عملاً به اوج رسید و به قطع روابط دو کشور و تشدید تنش در تعاملات آنان منجر شد. بر این مبنای عملاً وقوع انقلاب اسلامی ایران به دلیل تغییر هویت نظام سیاسی ایران و تقابل آن با نظام سیاسی حاکم در مصر به تقابل رفتار و عملکرد دو کشور در سیاست خارجی منجر شد و این مسئله نیز به واگرایی، تنش و تعارض در روابط آنان دامن زد. (پندار، ۱۳۸۸: ۳۴۱)

بر این اساس، پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و استمرار نظام جمهوری تحولات قابل تأملی در منطقه و سطح بین‌الملل ایجاد نمود که در این میان، یکی از مصادیق مهم، تحولات شگرفی است که در مناسبات ایران و مصر به وجود آمد و مجموعه‌ای از عوامل باعث گردید تا اتحاد راهبردی ایران و مصر در دهه ۷۰ به هم ریخته و تا قطع روابط سیاسی دو کشور و تشدید تنش و واگرایی آنها پیش رود، تا جایی که این سردی روابط همچنان پس از حدود سه دهه ادامه یافته است.



این عوامل را به طور خلاصه می‌توان در پذیرش اقامت شاه در مصر، پیمان کمپ دیوید، کمک مصر به آمریکا در کودتای نافرجام طبس، حمایت از عراق در جنگ تحمیلی علیه ایران، ترور انور سادات و نامگذاری خیابانی به نام خالد اسلامبولی در تهران، متهم کردن ایران به حمایت از جنبش‌های اسلامی مصر، همکاری نزدیک مصر با آمریکا، حمایت از امارات متحده عربی در خصوص جزایر سه‌گانه، متهم نمودن ایران به دخالت در امور داخلی عراق؛ تلاش مصر برای ورود به ترتیبات امنیتی خلیج فارس مورد بررسی قرار داد.

در واقع مروری بر تحولات روابط دو کشور نشان می‌دهد که پس از قطع روابط سیاسی با مصر طی دستور صریح امام خمینی (ره) در ۱۱ اردیبهشت ۱۳۵۸ به واسطه امضای پیمان کمپ دیوید توسط انور سادات، مصر و ایران هر یک جای خود را به دیگری سپرده بودند. بر این اساس، کارزار ایران و مصر آغاز و صف‌آرایی دو کشور، دوباره از نو شروع شده بود. اما این بار صف‌آرایی میان مصر انقلابی و ایران محافظه کار جای خود را به مصر محافظه کار و ایران انقلابی داده بود، با یک تفاوت اساسی و آن اینکه، اگر روزگاری از مصر شعار وحدت جهان عرب به گوش می‌رسید، اینک در ایران وحدت جهان اسلام شعار انقلاب ایران بود. (قلوبی، ۱۳۸۷: ۳۴)

روابط دو کشور از گذشته تاکنون با تغییر مؤلفه‌های عمده، اغلب دستخوش تحولات و نوساناتی بوده است، فقط در برخی از مقاطع به دلیل دیدگاه‌های یکسان حاکمان نسبت به مسائل بین‌المللی و منطقه‌ای، نزدیکی و همسویی دو کشور به یکی از قطب‌های قدرت جهانی و برداشت یکسان و هماهنگ نخبگان سیاسی تهران و قاهره از ماهیت نظام بین‌الملل، مناسبات مستحکم و پایداری را به دنبال داشته است. لذا دو کشور در مورد برخی مسائل منطقه، مواضع یکسانی داشته‌اند که این امر به نزدیک‌تر شدن آنها، و ایجاد همگرایی بین آنها کمک کرده است. به عنوان مثال می‌توان به اشغال کویت از سوی عراق، پیمان نظامی ترکیه و اسرائیل، تجدید روابط ایران با عربستان سعودی و بحران بین سوریه و ترکیه در دهه ۹۰ اشاره کرد. (هاشم، ۱۳۷۳: ۲۸۱)

۵- ارزیابی نقش عوامل واگرا در واهمگرایی روابط ایران و مصر

وقوع انقلاب اسلامی در ایران باعث تغییراتی بنیادی در دیدگاه‌های ایران نسبت به ساختار قدرت در نظام بین‌الملل شد. به دنبال تغییر در نظام مدیریتی و اولویت یافتن ایدئولوژی اسلامی در مبانی رویکردی سیاست خارجی کشورمان، نگرش و رفتار ایران نیز در تعامل با دیگر کشورها و در مجموع با نظام بین‌الملل، دستخوش تحول شد.

انقلاب اسلامی با ایدئولوژی خود، نظام جهانی را که قبل از فروپاشی شوروی بر اساس توزیع قدرت به دو قطب شرق و غرب تقسیم شده بود، زیر سؤال برد و خواستار برچیده شدن این توازن و تعریف جدیدی از نظام بین‌الملل شد.

ایران کشورهای جهان سوم و در حال توسعه را به مقابله با سیاست استعماری ابرقدرت‌ها فراخواند و این امر موجب خارج شدن ایران از جرگه کشورهای هم پیمان غرب شد.

با این وجود فارغ از نگرش سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران به منطقه و نظام بین‌الملل، عوامل متعددی سبب شده‌اند که روابط ایران و مصر همواره با تنش و تعارض مواجه باشد و روابط این دو قدرت منطقه‌ای در دوره پهلوی و سپس جمهوری اسلامی ایران با چالش همراه گردند. (الشرقاوی، ۱۳۷۹: ۱۰۳)

در این میان، به اعتقاد برخی از پژوهشگران، چهار متغیر اصلی؛ یعنی تأثیر نظام بین‌الملل بر روابط دو کشور، تعاملات آنان در قبال اسرائیل، روابط ایران و مصر با آمریکا و در نهایت، موضوع خیابان خالد اسلامبولی در تهران، نقش اساسی را در واگرایی دو کشور داشته است. (مظاهری و احمدزاده، ۱۳۸۹: ۱۶۳)

بررسی سیر تحولات و مراودات ایران و مصر نشان می‌دهد که دو کشور نگاه متفاوتی به ماهیت نظام بین‌المللی دارند و این اختلاف دیدگاه بر کیفیت روابط دو کشور اثرگذار بوده است. در دوران «جمال عبدالناصر» و «محمدرضا شاه پهلوی» نگاه ناصر به شرق و نگاه شاه ایران به غرب بود که در نهایت دو کشور به دلیل گرفتار شدن در بلوک‌بندی سیستم بین‌المللی به تقابل با



یکدیگر برخاستند. در دوران «سادات» و «محمدرضا شاه» نگاه همگون دو کشور به غرب و قرار گرفتن دو کشور در صف متحدان غرب به ویژه آمریکا موجب شد تا دو طرف با کنار نهادن اختلافات قوی‌ترین متحدان منطقه‌ای باشند. در دوران پس از انقلاب مجدداً نگاه منفی جمهوری اسلامی ایران به غرب و نگاه مثبت مصر به غرب موجب بروز اختلاف میان دو کشور گردید. (قلوبی، ۱۳۸۷: ۲۲)

از سوی دیگر، ظهور اسرائیل عامل اصلی تنش در روابط ایران و مصر به حساب می‌آید. اسرائیل تاکنون دو بار باعث قطع روابط سیاسی ایران و مصر، یکبار در سال ۱۹۶۰م، و بار دیگر در سال ۱۹۷۹م، شده است. بار اول وقتی ایران اعلام کرد که اسرائیل را به صورت دوفاکتو به رسمیت شناخته مصر روابط خود را با ایران قطع کرد.

بار دوم در سال ۱۹۷۹م و برعکس بار اول، ایران به علت امضای قرارداد صلح مصر با اسرائیل - کمپ دیوید - روابط سیاسی خود را با مصر قطع کرد. (ولدانی، ۱۳۷۸: ۸۹)

از آن زمان تاکنون اسرائیل نیز همواره تلاش نموده تا مانع بهبود روابط ایران و مصر شود. اسرائیل در سیاست‌های منطقه‌ای خود سعی کرده است میان ایران و دنیای عرب فاصله ایجاد کند و زمینه‌های برقراری روابط استراتژیک و پایدار به خصوص میان دو طرف خلیج فارس ایجاد نگردد. لذا برخی از تحلیلگران مصری، یکی از دلایل عمده عدم بهبود روابط میان ایران و مصر را فشارهای آمریکا و اسرائیل مطرح می‌کنند و معتقدند که همکاری میان ایران و مصر، تعادل نسبی قدرت در منطقه را متحول خواهد نمود. ایجاد جو بدبینی، انعکاس وسیع اخبار منفی از ایران و دامن زدن به اختلافات میان ایران و اعراب از تاکتیک‌هایی می‌باشد که در تفکرات و رفتار به خصوص اعراب، اثرات قابل ملاحظه‌ای گذاشته است. (یوسف‌نژاد، ۱۳۸۳: ۲۲)

اسرائیل در تبلیغات خود، ایران را تهدیدی برای امنیت ملی خود معرفی می‌کند و ادعا می‌نماید که ایران از بنیادگرایان اسلامی مصر حمایت می‌کند.

اسرائیل ادعا می‌کند که «عملیات تروریستی» که در مصر انجام می‌شود، از حمایت ایران برخوردار است.

از سوی دیگر با توجه به اینکه یکی از مسائل استراتژیک در سیاست خارجی ایران، تقابل با اسرائیل انگاشته شده است، در حالی که صلح با اسرائیل از مسایل استراتژیک در سیاست خارجی مصر به شماره می‌آید، لذا تفاوت دیدگاه‌های دو کشور در این مورد بسیار عمیق است. (Valdani, 2009: 13)

علاوه بر این، سیاست‌های آمریکا در قبال ایران و مصر و توجه ویژه آن به روابط خارجی دو کشور نیز نقش مهمی در واگرایی آنان ایفا می‌کند. در این زمینه با توجه به اینکه آمریکا، جمهوری اسلامی ایران را مانعی در استقرار سلطه هژمونیک خود در منطقه و خلیج فارس می‌داند، با بحران‌سازی مستقیم و غیرمستقیم سعی در منزوی کردن ایران دارد و جهت مقابله با ایران طی سال‌های گذشته همواره از دو رویکرد دشمن‌سازی و بحران‌سازی علیه ایران بهره گرفته است. مجموع این سیاست‌های آمریکا در کنار روابط نزدیک آن با مصر سبب واگرایی روابط ایران و مصر شده است. (قلوبی، ۱۳۸۷: ۳۵)

در این میان، یکی از مهمترین عوامل مؤثر در واگرایی روابط مصر و ایران به حمایت‌های اقتصادی آمریکا از مصر و کمک‌های بلاعوض به این کشور باز می‌گردد، به گونه‌ای که مصر بعد از اسرائیل، دومین کشور دریافت‌کننده کمک‌های بلاعوض آمریکا در جهان است. واشنگتن با قدردانی از اقدامات سادات در امضای قرارداد کمپ دیوید، از ۱۹۷۹م تاکنون، سالانه تقریباً ۲ میلیارد دلار کمک بلاعوض در اختیار حکومت مصر قرار می‌دهد و بر این اساس یک سوم کل کمک‌های خارجی آمریکا به دو کشور اسرائیل و مصر اختصاص یافته است. (U. S. Foreign Assistance to the Middle East, 2011).

واشنگتن می‌کوشد از این کمک‌ها به عنوان اهرم فشار برای وارد کردن فشار بر قاهره جهت اجرای سیاست‌های منطقه‌ای خویش بهره ببرد. به نظر می‌رسد اهداف سیاست خارجی آمریکا و اسرائیل در منطقه خاورمیانه در تعارض با برقراری روابط دو کشور جمهوری اسلامی ایران و مصر به عنوان دو قدرت مهم و تأثیرگذار منطقه‌ای می‌باشد. (گلرو، ۱۳۸۵: ۲۴۸)



سال	کمک‌های اقتصادی	کمک‌های نظامی	کمک برای آموزش و تمرین نظامی	مجموع
۱۹۹۷-۱۹۴۸	۲۳۲۸۸/۶	۲۲۳۵۳/۵	۲۷/۳	۴۵۶۶۹/۴
۱۹۹۸	۸۱۵/۰	۱۳۰۰/۰	۱/۰	۲۱۱۶/۰
۱۹۹۹	۷۷۵/۰	۱۳۰۰/۰	۱/۰	۲۰۷۶/۰
۲۰۰۰	۷۲۷/۳	۱۳۰۰/۰	۱/۰	۲۰۲۸/۳
۲۰۰۱	۶۹۵/۰	۱۳۰۰/۰	۱/۰	۱۹۹۶/۰
۲۰۰۲	۶۵۵/۰	۱۳۰۰/۰	۱/۰	۱۹۵۶/۰
۲۰۰۳	۹۱۱/۰	۱۳۰۰/۰	۱/۲	۲۲۱۲/۲
۲۰۰۴	۵۷۱/۶	۱۲۹۲/۳	۱/۴	۱۸۶۵/۳
۲۰۰۵	۵۳۰/۷	۱۲۸۹/۶	۱/۲	۱۸۲۱/۵
۲۰۰۶	۴۹۰/۰	۱۲۸۷/۰	۱/۲	۱۷۷۸/۲
۲۰۰۷	۴۵۰/۵	۱۳۰۰/۰	۱/۳	۱۷۵۱/۳
۲۰۰۸	۴۱۱/۶	۱۲۸۹/۴	۱/۲	۱۷۰۲/۲
۲۰۰۹	۲۵۰/۵	۱۳۰۰/۰	۱/۳	۱۵۵۱/۳
۲۰۱۰	۲۵۰/۵	۱۳۰۰/۰	۱/۹	۱۵۵۱/۹
۲۰۱۱	۲۴۹/۵	۱۲۹/۷۴	۱/۴	۱۵۴۸/۳
۲۰۱۲	۲۵۰/۵	۱۳۰۰/۰	۱/۴	۱۵۵۱/۹
مجموع	31320/3	41809/2	44/54	73174/0

جدول ۱- کمک‌های خارجی ایالات متحده آمریکا به مصر (۱۹۴۸-۲۰۱۱م) (میلیون دلار)
(Jeremy, 2013:18)

با این وجود، علی‌رغم این سه دسته متغیر و همچنین نقش منفی نام‌خیابان خالد اسلامبولی در روابط ایران و مصر، واکاوی واهمگرایی در روابط ایران و مصر نشان می‌دهد که مبانی شناختی و هویتی متعارض و در مواردی کاملاً متباین دو کشور در سیاست خارجی، زمینه‌ساز اصلی واگرایی در تعاملات آنان تاکنون می‌باشد.

بنابراین نکته مهم و اساسی در واگرایی دو کشور این است که اگر چه از قرارداد کمپ دیوید و ارتباط مصر با اسرائیل و یا روابط آن با آمریکا به عنوان اصلی‌ترین موانع روابط بین دو کشور یاد می‌شود اما با این وجود، مسئله حائز

اهمیت این است که اردن و ترکیه در توسعه روابط سیاسی، امنیتی و نظامی با اسرائیل قوی‌تر از مصر عمل نموده‌اند، اما در عین حال روابط سیاسی این کشورها با ایران برقرار است. به علاوه که تغییر نام خیابان خالد اسلامبولی هم تأثیری در برقراری روابط سیاسی بین ایران و مصر نداشته است. بنابراین به نظر می‌رسد که مصر اولاً نگران سیاست‌های ایران در منطقه بوده، و ثانیاً به دلیل تفاوت و تعارض نگرش گفتمان سیاست خارجی دو کشور عملاً واگرایی بر روابط آنان سایه افکنده است. همچنین مصر مایل نیست با نزدیکی بیشتر به ایران، موجبات دشمنی آمریکا و اسرائیل را نسبت به خود فراهم کند. چنانچه احمد ماهر، وزیر خارجه مصر در این مورد به صراحت گفته است: «مسئله، عمیق‌تر از نام یک خیابان است. این مسئله بخش کوچکی از یک واقعیت بسیار بزرگ‌تر است.» (مظاهری، احمدزاده، ۱۳۸۸: ۱۵۶)

در واقع همانطور که در ارتباط بین کلیه کشورها و سطح روابط آنان، نوع اهداف، مقاصد و سیاست خارجی‌شان اهمیت بسیاری دارد و عملاً نحوه تلاش، به میزان پایبندی به اهداف و اصول اعلام شده، شکل‌دهنده روابط سیاسی و دیپلماتیک است، این مسئله در روابط ایران و مصر نیز صدق می‌کند، زیرا که هر چه کشورها از نظر نگرش گفتمانی و هویت سیاست خارجی خود به یکدیگر نزدیک‌تر باشند، نحوه رفتارشان نیز نزدیک‌تر و در نتیجه تفاهم و دوستی و همکاری و همگرایی بین آن‌ها بیشتر می‌شود.

علاوه بر آن، این مسئله بستگی به نوع بینش حاکمان و نیازهایی دارد که در عرصه داخلی و خارجی احساس می‌کنند، زیرا گاه نیازمندی‌های مختلف اقتصادی یا سیاسی تحت تأثیر شرایط نظام بین‌الملل، اهداف سیاست خارجی کشورها را تغییر می‌دهند و در نتیجه ما شاهد رفتارهای متفاوت هستیم. (Al-Ghazali Harb 1999: 2)

دو کشور ایران و مصر نیز از این قاعده مستثنای نیستند و در طول حیات سیاسی خود دارای روابط پرفراز و نشیب بوده‌اند. از زمان قدیم دوره معاصر ارتباط و مراودات تجاری و سیاسی برقرار بوده است و در بعضی مواقع در سطح خیلی خوب و گاهی به علت تضاد در سیاست خارجی، روابط دیپلماتیک



و سیاسی قطع شده است. لذا در تبیین تضادهای موجود در سیاست خارجی دو کشور اگر چه به عوامل مختلفی برمی‌خوریم که در واگرایی یا همگرایی روابط آنان تأثیرگذار بوده‌اند، اما آنچه در عمل به عنوان متغیر اصلی واگرایی روابط بین دو کشور به حساب می‌آید تعارضات برداشت انگاره‌های ذهنی نخبگان سیاسی آنان و نگرش و رفتار گفتمانی نظام‌های سیاسی حاکم بر دو کشور و به تبع آن سیاست خارجی دو کشور است.

عوامل واگرا	عوامل همگرا
زمینه‌های تاریخی واگرایی دو کشور (اقامت شاه در مصر، معاهده کمپ دیوید، مواضع مصر علیه انقلاب اسلامی، ترور انور سادات، نام خیابان خالد اسلامبولی، حمایت مصر از عراق در جنگ تحمیلی و ادعاهای ضد ایرانی امارات متحده عربی در مورد جزایر سه‌گانه)	پیشینه تاریخی تعاملات سیاسی و فرهنگی دو کشور و ضرورت‌های سیاسی، اقتصادی و امنیتی آنان به عنوان دو قطب مهم و تأثیرگذار در منطقه خاورمیانه و نظام بین‌الملل در پرتو تحولات منطقه‌ای و بین‌المللی
برداشت متفاوت نخبگان سیاسی دو کشور و اهداف و منافع ملی متفاوت و متعارض	وجود جریان‌های سیاسی همگرا با اهداف و منافع فراملی ایران در قبال جهان اسلام و نظام بین‌الملل، به ویژه پس از سقوط رژیم مبارک و قدرت یابی اخوان المسلمین
نگرانی از صدور انقلاب اسلامی	روابط سیاسی، امنیتی ترکیه و اسرائیل
همکاری نزدیک مصر با آمریکا و اسرائیل	فشار افکار عمومی برای تجدید نظر در روابط با اسرائیل پس از سقوط رژیم مبارک
تلاش مصر برای ورود به ترتیبات امنیتی خلیج فارس	نگرانی نظام‌های عربی در خلیج فارس (به ویژه قطر و عربستان) از تسری انقلاب‌های عربی و تلاش آنان برای مقابله با قدرت‌یابی جریان اخوان المسلمین در منطقه
پیگیری سیاست رهبری جهان عرب با حمایت از برخی ادعاهای کشورهای عربی علیه ایران و طرح اتهاماتی مانند مداخله ایران در امور داخلی کشورهای عربی	تلاش مصر برای بازیابی جایگاه برتر خود در تحولات منطقه به ویژه در قبال بحران سوریه و فلسطین و امکان همگرایی دو کشور در این مسائل

حمایت اقتصادی آمریکا از مصر	همکاری در زمینه تجارت، توریسم و همکاری‌های فنی به ویژه در زمینه زیرساخت‌ها در حوزه انرژی هسته‌ای
گسترش فعالیت جریان سلفی پس از انقلاب مصر و تشدید سیاست‌های ضد شیعی آنان و مخالفت با گسترش روابط ایران و مصر	بیداری اسلامی در خاورمیانه و به قدرت رسیدن اخوان المسلمین در مصر و تلاش برای بهبود روابط با ایران

۶- بازتاب انقلاب‌های عربی در خاورمیانه بر روابط ایران و مصر

انقلاب‌های عربی در خاورمیانه، شمال آفریقا که از تونس آغاز و سپس با گذار از مصر به بسیاری از کشورهای منطقه تسری پیدا کرد، نقطه عطف مهمی در تعاملات ایران و مصر محسوب می‌شود. این انقلاب‌ها به ویژه انقلاب مصر و سقوط مبارک، عملاً فصل جدیدی از روابط خارجی ایران و مصر را به وجود آورد. در واقع، این مسئله تحت تأثیر زدوده شدن سیاست مبارک در قبال سرکوب گروه‌های اسلام‌گرا و محدودسازی آزادی‌های سیاسی، اجتماعی و تعاملات وابسته گونه مصر در روابط خارجی با آمریکا و اسرائیل در عرصه سیاست منطقه‌ای و بین‌المللی بر روابط مصر با سایر کشورها و بالاخص ایران تأثیرات خود را بر جای گذاشت که نمونه این تأثیرات در روابط خارجی مصر را می‌توان در صدور مجوز توسط دولت انتقالی مصر به کشتی‌های ایران برای عبور از کانال سوئز، بازگشایی رفح، حضور مرسی در اجلاس سران غیرمتعهد در تهران، فعال شدن سیاست مصر در قبال جریان‌ات فلسطینی و... مشاهده کرد.

با این وجود از یکسو حاکمیت اخوان المسلمین در مصر و تفاوت برداشت‌های آن با سیاستگذاران خارجی ایران، و تداوم مشکلات دولت مصر در برخورد با بحران اقتصادی، ناکارآمدی بروکراتیک و بحران مشروعیت پس از همه‌پرسی قانون اساسی این کشور، و نیز گسترش فعالیت سلفی‌گرایان پس از انقلاب مصر، عملاً زمینه تداوم واهمگرایی آن با ایران را به وجود آورد.



البته پس از سقوط مبارک فصل جدیدی از روابط فرهنگی میان مصر و ایران شروع شد که قبلاً با محدودیت بی شمار مواجه بود، چنانچه حتی در دوران مبارک اجازه داده نمی‌شد که مصری‌ها آزادانه با ایران در ارتباط باشند و حتی ایران تلاش کرد تا در نمایشگاه کتاب قاهره شرکت کند که مقامات مصری اجازه این کار را ندادند، اما در دوره حاکمیت اخوان المسلمین در مصر این موانع برطرف شده و فصل جدیدی آغاز گردید.

مصر در نظام سیاسی بعد از مبارک، تمایل داشت تا روابط بهتری را با جمهوری اسلامی ایران و دیگر اعضای بلوک مقاومت دنبال کند. از نقطه نظر استراتژیک نیز به نظر می‌رسید که مصر وزن قابل توجه خود را نیز به محور ایران - سوریه - ترکیه (و شاید عراق) اضافه خواهد کرد. با این وجود دو کشور ایران و مصر در دوره حاکمیت اخوان المسلمین روابط با ثباتی نداشتند و بسیاری از تفاهم‌نامه‌ها حتی برخی تفاهم‌نامه‌های حوزه گردشگری که میان آنان منعقد شده بود، با محدودیت‌ها و مشکلات بسیاری همراه گردید.

بر این اساس، به طور کلی دو دیدگاه در مورد رابطه ایران و مصر در دوره حاکمیت اخوان المسلمین در میان مقامات ایران وجود داشت:

دیدگاه اول معتقد بود که رویکردهای جدید سیاست خارجی مصر به خصوص نشان‌دهنده تمایل مقامات سیاسی جدید مصر به ایجاد رابطه با جمهوری اسلامی ایران است. این در حالی است که روابط ایران و مصر در سی سال گذشته در بعد سیاسی قطع بوده است، که البته نه شرایط جدید مصر امکان تداوم رویکرد گذشته مصر نسبت به ایران را می‌دهد و نه واقعیت‌های بین‌المللی و منطقه‌ای اجازه تعمیق و استراتژیک شدن روابط دو کشور حداقل در کوتاه مدت را می‌دهد. لذا ایران می‌تواند به تدریج شاهد برقراری و عادی سازی روابط دو کشور باشد که به صورت همزمان مؤلفه‌هایی از رقابت و همکاری را دارا خواهد بود.

دیدگاه دوم، در خصوص آینده روابط ایران و مصر بیان می‌کرد که ساختار قدرت در مصر کماکان با تغییرات و اصلاحاتی تداوم دارد و کنار رفتن یک رهبر سیاسی، یعنی حسنی مبارک نمی‌تواند دگرگونی‌های جدی در سیاست

خارجی مصر و روابط آن با ایران ایجاد نماید. این دیدگاه بر تداوم نفوذ آمریکا در ساختار سیاسی و ارتش مصر، وابستگی و شکنندگی اقتصادی مصر و رقابت‌های منطقه‌ای ایران و مصر و موارد مشابه تأکید می‌کرد. بر این اساس برخی مواضع دولت مرسی را مقطعی ارزیابی کرده و امیدآوری چندان برای پایان خصومت‌ها در روابط دو کشور نمی‌دید.

در این میان، سقوط دولت مرسی و تقویت جایگاه ارتش در این کشور نشان داد که دیدگاه دوم به واقعیت نزدیک‌تر است و پارادوکس واهمگرایی همچنان در روابط ایران و مصر تداوم خواهد یافت.

۷- نتیجه‌گیری

واهمگرایی در روابط بین‌الملل بر خلاف نگاه نظریات سنتی همگرایی محصول کناکنش و تعامل میان دو دسته انگاره‌های ذهنی و عوامل مادی است. این مسئله در مورد روابط خارجی ایران و مصر نیز آشکار است به گونه‌ای که اگرچه روابط ایران و مصر در دوره پهلوی و پس از پیروزی انقلاب اسلامی تحت تأثیر متغیرهای مختلفی از جمله ساختار نظام بین‌الملل، ایدئولوژی حاکم بر سیاست خارجی آنان و انگیزه‌های شخصی رهبران دو کشور و همچنین روابط ایران و مصر با سایر قدرتهای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای دستخوش تغییر و فراز و نشیب شده است. اما صرفاً این عوامل مادی در واگرایی و در برخی موارد همگرایی دو کشور مؤثر نبوده‌اند، بلکه نقش عوامل غیرمادی و ذهنی در تعاملات میان دو کشور بسیار مؤثر بوده است. در این میان، بررسی واهمگرایی در روابط ایران و مصر نشان می‌دهد تعارضات برداشت انگاره‌های ذهنی نخبگان سیاسی آنان و نگرش و رفتار گفتمانی نظام‌های سیاسی حاکم بر دو کشور و به تبع آن سیاست خارجی دو کشور، متغیر اصلی در واگرایی روابط آنان به حساب می‌آید.

در این چارچوب، روابط دو کشور حتی در زمان به قدرت رسیدن اخوان المسلمین در مصر در سال ۲۰۱۱ میلادی، علی‌رغم تمایل مقامات سیاسی دو کشور به تقویت همگرایی تحت تأثیر انگاره‌های ذهنی برساخته متفاوت جریان



اخوان المسلمین حاکم بر مصر و دیدگاه‌های نظام اسلامی، به تضعیف عوامل همگرا منجر شده و در نهایت با سقوط دولت مرسی و تقویت جایگاه ارتش در مصر، همچنان واگرایی در روابط ایران و مصر تاکنون تداوم یافته است. براین اساس، تقویت زمینه‌های همگرایی در روابط ایران و مصر، در فضای انگاره‌های گفتمانی حاکم بر نظام‌های سیاسی دو کشور، صرفاً از طریق پیگیری تنش‌زدایی در روابط ایران و قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای، و ارتقای استراتژیک جایگاه ایران در منطقه خاورمیانه به عنوان هژمون منطقه‌ای میسر می‌باشد.

منابع

۱. ازغندی، علیرضا، «چارچوب‌ها و جهت‌گیری‌های سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، تهران، نشر قومس، ۱۳۸۹.
۲. ثواقب، جهانبخش، «تاثیر جنبش‌های دینی و فرهنگی مصر بر تحولات ایران»، مجموعه مقالات اولین همایش روابط فرهنگی-تمدنی ایران آفریقا، جلد اول، تهران، دانشگاه تربیت مدرس، ۱۳۸۰.
۳. جعفری ولدانی، اصغر، «ایران و مصر، چالش‌ها و فرصت‌ها»، تهران، نشر مرکز فکر، چاپ اول، ۱۳۷۸.
۴. حاجی یوسفی، امیراحمد، «ایران و رژیم صهیونیستی از همکاری تا منازعه»، تهران، دانشگاه امام صادق(ع)، ۱۳۸۲.
۵. علیزاده، حسین، «بررسی تحلیلی و توصیفی تاریخ روابط ایران و مصر»، تهران، وزارت امور خارجه، ۱۳۸۷.
۶. محمدی، منوچهر، «سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، تهران، نشر دادگستر، چاپ دوم، ۱۳۸۰.
۷. هاشم، احمد، «امنیت ملی مصر و ایران و خلیج فارس»، ترجمه باقری نصیری، مجموعه مقالات چهارمین سمینار خلیج فارس، تهران، انتشارات وزارت خارجه، ۱۳۷۳.
۸. یوسف‌نژاد، ابراهیم، «روابط دوجانبه ایران و مصر: فرصت‌ها، چالش‌ها و چشم‌انداز آینده»، مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، گزارش دفتر مطالعات سیاسی، ۱۳۸۳.
۹. قهرمان‌پور، رحمان، «انقلاب در سرزمین فراغنه»، ماهنامه سیاسی تحلیلی همشهری دیپلماتیک، دوره جدید، شماره ۴۶، ۱۳۸۹.
۱۰. نبوی، عبدالامیر، «رفتارشناسی دولت مصر در برابر بحران اخیر»، ماهنامه سیاسی تحلیلی همشهری دیپلماتیک، دوره جدید، شماره ۴۹، ۱۳۸۹.
۱۱. احمدی، حمید، «نظام بین‌الملل معاصر و فراز و نشیب‌های روابط ایران و مصر»، فصلنامه مطالعات آفریقا، سال پنجم، شماره ۲، ۱۳۷۹.
۱۲. الشرقاوی، باکینام، «روابط ایران و مصر»، ترجمه سید محمود بجنوردی، فصلنامه خاورمیانه، شماره ۲۴، سال هفتم، ۱۳۷۹.
۱۳. پندار، محمدحسین، «روابط سیاسی ایران و مصر از سلطنت پهلوی تاکنون»، فصلنامه تخصصی ۱۵ خرداد، دوره سوم، سال ششم، شماره ۲، ۱۳۸۸.
۱۴. جعفری ولدانی، اصغر، «اختلاف سوریه و ترکیه بر سر منطقه هاتای»، فصلنامه سیاست خارجی، سال سیزدهم، شماره سوم، ۱۳۷۸.



۱۵. _____ «ایران و مصر، دیدگاه‌های متعارض»، فصلنامه پژوهش و سیاست، شماره ۱۲، ۱۳۸۳.
۱۶. خسروشاهی، هادی، «ایران و مصر در راه تقریب»، فصلنامه اندیشه تقریب، سال دوم، شماره ششم، ۱۳۸۷.
۱۷. دهقانی فیروزآبادی، جلال، «سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران: روندها و بازتاب‌ها»، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال نهم، شماره ۳۱، ۱۳۸۷.
۱۸. قاسم‌زاده، قاسم، «سیاست تنش زدایی و تجدید روابط سیاسی ایران و مصر»، فصلنامه مطالعات آفریقا، سال پنجم، شماره ۲، ۱۳۷۹.
۱۹. قلوبی، جواد، «نقش آمریکا و رژیم صهیونیستی در مناسبات سیاسی ایران و مصر»، فصلنامه مطالعات آفریقا، سال سیزدهم، شماره ۱۸، ۱۳۸۷.
۲۰. گلرو، عباس، «مدخلی بر روابط تاریخی ایران و مصر»، فصلنامه تاریخ روابط خارجی، سال دوم، شماره‌های ۸-۷، ۱۳۸۰.
۲۱. _____ «بررسی مقایسه‌ای اوضاع سیاسی و اقتصادی و اجتماعی ایران و مصر بر مبنای نوع رابطه با آمریکا»، فصلنامه آفریقا، شماره ۴، ۱۳۸۵.
۲۲. مظاهری، محمدمهدی و احمدزاده، داوود، «بررسی چالش‌های ساختاری در روابط مصر و ایران»، فصلنامه سیاسی و بین‌المللی، شماره ۴۰، ۱۳۸۸.
23. Al-Ghazali Harb, Osama. (1999) "Egypt's foreign policy in Mubarak's fourth Term" Middle East, September.
24. Asghar Jafari Valdani. (2009) "Iran - Egypt Relations" Center for Research and Middle East Strategic Studies.
25. Sharp, Jeremy M. Congressional Research Service (CRS)(2013) "Egypt: background and U. S relations" .
26. U. S. Foreign Assistance to the Middle East: Historical Background/ Recent Trends, 2011.



التقاطعات والتجاذبات في العلاقات الخارجية الإيرانية والمصرية بعد الثورة الإسلامية (١٩٧٩ - ٢٠١٤)

مهدى جاودانى مقدم^١

مريم شفيعى^٢

الخلاصة:

لاشك ولاريب فإن مصر هي واحدة من أهم الدول والبلدان الواقعة في منطقة الشرق الأوسط نظراً لكونها تقع في رأس الزواية ومفترق ثلاثة قارات مهمة من العالم وهي اسيا واوروبا وافريقيا وايضاً لما لها من دور اساسى وريادى في قيادة العالم العربى ولهذا لا يخفى على احد ضرورة وأهمية التعاون والتنسيق المشترك معها في حسم الخلافات العالقة والقضايا التي تهم المنطقة والعالم، ومع هذا فقد ظلت العلاقات الدبلوماسية الإيرانية المصرية مقطوعة خلال فترة ثلاثة عقود من الزمن أى بعد إنتصار الثورة الإسلامية في ايران وعلاوة على الرؤية السياسية الخارجية التي تبنتها هذه الثورة في المنطقة وتأثيرات النظام الدولى ومصالحة فقد كانت هناك ايضاً عوامل ضاغطة متعددة اخرى سبباً في بقاء تلك العلاقة بين قطبين مهمين في المنطقة في حالة شد وجذب طوال كل تلك السنوات وتعرضها الى تحديات جسام وعلى ضوء ذلك فقد أخذت هذه المقالة على عاتقها بحث تلك المسائل وأهم العلل في الإخفاقات التي واجهتها تلك العلاقة ومسألة التعاون والتنسيق المشترك في العلاقة بين البلدين بعد تحقق وإنتصار الثورة الإسلامية في ايران وماهى الأساليب التي تكاد تكون مؤثرة في ذلك؟ وكما يبدو في هذا الخصوص فإن عملية التعاون المشترك وإقامة علاقات طبيعية وقعت تحت تأثير الإستدلالات والإستنباطات والسياسات المختلفة للأنظمة السياسية المتعاقبة في هذين البلدين والنظرة الحاصلة بالنسبة الى المسائل والقضايا التي حدثت في المنطقة والعالم وكذلك المخاوف المصرية من عملية تصدير الثورة الإسلامية الى الشعب المصرى وكان للولايات المتحدة الأمريكية واسرائيل الدور البارز في عدم الوصول الى علاقات مشتركة مبنية على الثقة المتبادلة في السنوات الأخيرة ولكن تبقى الأختلافات في وجهات النظر والرؤى السياسية وعملية السلوك الأستطردى للأنظمة السياسية الحاكمة على البلدين والتي تأثرت بطبيعة الحال في وجود التقاطعات الحاصلة في المبادئ والثوابت القيمية والمعايير وهوية النظام السياسى للبلدين هي ابرز واهم المعوقات والموانع في عدم حصول التفاهم والتقارب المشترك وبالتالي إيجاد علاقات طبيعية مبنية على الأحرار المتقابل وتأخذ بنظر الأعتبار المصالح والأهداف المشتركة التي تربط بين هذين البلدين المهمين في هذه المنطقة الحساسة من العالم وللشعبين المسلمين.

المصطلحات المحورية: مصر، ايران، العلاقات الخارجية، الثورة الإسلامية، الإختلافات.

١. أستاذ مساعد في العلاقات الدولية في الجامعة الإسلامية الحرة في قم، Javdani2020@gmail.com

٢. محققة وباحثة وماجستير في قسم العلوم السياسية. m_shafiey58@yahoo.com

The Paradox of Divergence-Convergence in Iran-Egypt Foreign Relations after Islamic Revolution (1979-2014)

Mahdi Javdani-Moqaddam¹

Maryam Shafi'i²

Abstract

Located in the cross-section of Asia, Europe and Africa, Egypt, with its history and capacity in leading the Arab world, is of the most important countries in the Middle East, with which all regional and ultra-regional powers need to have political interaction. However, Iran-Egypt ties in the past thirty years, i.e., after the Iranian Islamic Revolution, were severed. Irrespective of Islamic Republic of Iran's political perspective on the region and the international world, various factors have caused the Iran-Egypt ties to face tensions and opposition and the relations between these two regional powers to face challenges, despite divergent and convergent ups and downs in recent years. Hence, the present paper aims at answering the question of influential factors in the divergence of Iran-Egypt ties after Iran's Islamic Revolution. In this regard, although it seems that the divergence in the relations between Iran and Egypt has been affected by interpretations and differing policies of political ruling systems in both countries on the regional and international issues and Egyptian officials' concerns about the effect of Islamic Revolution on the Egypt's domestic affairs as well, the role the US and Israel has been of the most important factor in the tensions and conflict in their relations in recent years. However, differing viewpoints and discursive behaviors of the political systems reigning over both countries, influenced by the principles of value, norms and identity of the political systems of both Iran and Egypt, are the most important factors in the divergence of the two countries and important barriers to their convergence.

Keywords: Egypt, Iran, foreign relations, Islamic Revolution, divergence

1. Assistant professor of International Relations, Qom IAU

(Javdani2020@gmail.com)

2. MA graduate and researcher in political sciences

(m_shafiey58@yahoo.com)